

جایگاه خبرگان در حکومت اسلامی

روایت و قرآن استنباط می کنیم و به کلمات فقها استناد می کنیم -، معنایش این است که این موضوع در شرع تثبیت و بیان شده است؛ یک حکم شرعی است. شارع مقدس، معیارها را بیان کرده است.

بنابراین، مردم که عبارتند از: «مکلفین اسلامی» - و فرض قضیه این است که حکومت مال آنهاست -، بر خوردشان با این مرحله، مثل برخوردشان با همه ی احکام دیگر شرعی است. شارع مقدس، این قضیه را تبیین و معیارها را معین کرده است. اینجا مردم، نقش مؤمن و معتقد و عامل به این حکم و معرفت شرعی را دارند. این، مرحله ی تعیین معیارها برای حاکم است - باید عالم، فقیه و عادل باشد - که ما اینها را از شرع می گیریم.

یک مرحله، مرحله ی تطبیق این عناوین با یک معنوی خارجی و تعیین مصداق برای این مفاهیم است. در این مرحله نمی شود گفت که مردم نقش ندارند؛ یعنی هیچ دلیلی برای این که ما بگوییم مردم در این زمینه نقشی ندارند، وجود ندارد. منتها، از آنجایی که شناخت این «عناوین» و «معنوی» به این «عناوین»، احتیاج به مقدمات دارد، هرکسی که بدون این مقدمات وارد این مرحله شود، جز ضلالت و خطای خود و دیگران، تأثیری نخواهد داشت. بنابراین، اینجا مسئله ی خبرگان مطرح می شود. قانون اساسی تکلیف این مرحله را معین کرد. مردم، خبرگانی را برای این کار معین می کنند که وظیفه ی خبرگان، تعیین مصداق این مفاهیم است.

البته خود تعیین مصداق هم داستانها دارد؛ ممکن است یک وقت مصداق، متعدد باشد؛ در بین آنها باید کسی را اختیار کرد. این هم خودش موازین و معیارهایی دارد. طبعاً باید خبره، وارد این قضیه بشود. بنابراین، مردم در این مرحله - یعنی مرحله دوم که تطبیق مفهوم با مصداق و تعیین معنوی به این

عناوین است - نقش دارند؛ منتها نقش با واسطه. مردم به کسی مراجعه می کنند که در این قضیه، صاحب تشخیص و امین است و او این کار را می کند. والا اگر بنا باشد که این کار را از دست خبرگان خارج کنند و مسئله، همجی بشود - که آن را بشود با غوغا درست کرد -، همه چیز به هم خواهد ریخت و آن معیارها بکلی نابود خواهد شد.

مرحله ی سوم، مرحله ی قبول و پذیرش مردم، مرحله ی تسلیم و تبعیت مردم است. آنجایی است که نقش مردم، نقش تعیین کننده دارد. حالا فرض کنیم کسی که متعین شده است، مردم نمی خواهند به تکلیف خودشان عمل کنند. طبیعی است این کس، قادر به انجام وظیفه نخواهد بود. اینجا است که عملاً نقش مردم - نه از باب یک حکم شرعی - از باب یک واقعیت خارجی که مصلحتهایی را برای ما ایجاد و مطرح می کند، نقش تعیین کننده است؛ بالاخره ولی فقیه که از امام معصوم بالاتر نیست.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر لألقت جلیها علی قاربها». بنابراین، باید وجود «ناصر» باشد؛ بایستی افراد بیایند و بخوانند. وقتی خواستند، اگر تکلیفی بر عهده ی آن حاکم و مصداق آن مفاهیم خارجی است، منجز خواهد شد، مجبور است که عمل کند، والا آن تکلیف - اگر بر او تکلیفی باشد - تکلیف منجزی نخواهد بود؛ اینجا است که نقش مردم، نقش مهمی است.

هرکسی که دغدغه ی مردم را دارد، باید برای این بخش فکر بکند. کاری کند که مردم، به ایمان و تبعیت و اطاعت از ته قلب، کشانده بشوند. این کار برای مردمی مثل مردم ما؛ مردم مؤمن، دین باور و معتقد به مبانی، که برای فداکاری در این راه حاضرند، کار مشکلی نیست. اگر کسی واقعاً می خواهد که نقش مردم، نقش عینی، عملی و حساس، و مسئله ی ولایت

فقیه، یک مسئله‌ی حقیقتاً مردمی باشد، و حکومت الهی با جنبه‌ی مردمی توأم باشد، باید در این قسمت سوم، کار بکند. باید جاذبه‌ها را - چیزهایی که مردم را به شوق می‌آورد - برای مردم بیان کنیم؛ همچنان که مردم را برای حج، تشویق و ترغیب می‌کنیم. احکام و فلسفه‌ی حج را می‌گوییم، و خیلی از غیر معتقدین به حج را وادار به حج رفتن و معتقد به حج می‌کنیم. در مسئله‌ی نماز، در مسئله‌ی زکات و خمس - در همه‌ی جهات - برای مردم تشریح و تبیین می‌کنیم که مردم وادار می‌شوند، و به جهاد می‌روند و در راه خدا بذل نفس می‌کنند. خوب، اگر می‌خواهید مردم را در این قضیه‌ی ولایت فقیه هم نقش داشته باشند، بسم الله؛ اینجا جای نقش مردم است، در این میدان، وارد بشوند و زیباییهای این مسئله را از نظر عقل و منطقی بشری، برای مردم تبیین کنند و مردم را در صحنه حاضر کنند، تا این که حقیقتاً متکی به مردم باشد، و با مردم، همان «حضور الحاضر و وجود الناصر»، تحقق پیدا بکند، تا بشود انقلاب اسلامی که پیروز شد، تا بشود جنگ تحمیلی که پیروز شد، تا بشود این نوزده ساله که گذراندیم و بحمدالله در همه‌ی مراحل، موفق بودیم.

برادران عزیز! امروز در دنیا - من به عنوان یک آدم مطلع به شما عرض می‌کنم - در دموکراتیک ترین کشورهای جهان؛ یعنی کشورهای که با همین دموکراسی غربی دارند اداره می‌شوند - مثل کشور آمریکا - نقش و حضور مردم در اداره و هدایت کشور، به قدر ایران نیست. اگر می‌خواهید بدانید، کتابها و گزارشهای بسیار روشن و روشنگری در مورد آنچه که در انتخابیاتیهای حزبی در دنیای دموکراسی امروز دارد می‌گذرد، هست. در همین دنیای دموکراسی غرب، ببینید در آنجا مردم، واقعاً نقشی دارند یا ندارند. حقیقتاً باید گفت که مردم در آنجاها، به معنای حقیقی کلمه‌ی «مردم»، و به معنای حقیقی کلمه‌ی «نقش»، در انتخاباتی که انجام می‌گیرد، نقشی ندارند، هیچ تأثیری ندارند؛ در غرب به شکل «حضور مردم»، یک تأثیر صوری - و البته بسیار رندانه و زیرکانه - داده شده است.

نقش مردم در کار ما خیلی بیشتر است. فرض بفرمایید امسال که همین قضایای مباحث آمریکا و صهیونیستها، مطرح بود، اگر روز قلم، آن اجتماع مردم نمی‌شد، قرض کنید بعد از آن حرفهایی که در باب مسئله‌ی آمریکا و رابطه و مذاکره و اینها زده شد، روز قلم می‌شد، مردم ما لاج می‌کردند و نمی‌آمدند، این معنایش چه بود؟ معنایش این بود که مردم، آن حرفها و آن موضعگیری نظام و دولت را در مقابل سیاستهای استکباری قبول ندارند. آیا دیگر هیچ دولتی با آن وضع می‌توانست آن سیاستها را ادامه بدهد؟ معلوم است که نه.

ببینید، این نقش مردم است، این حضور مردم است. از اول انقلاب تا حالا همین طور بوده است. اگر در قضیه‌ی جنگ، مردم حضور پیدا نمی‌کردند، آیا حرف امام که درباره‌ی جنگ، آنچنان قاطع صحبت و عمل می‌کرد، قابل تحقق بود؟ قطعاً نه. هر چه شد، به کمک مردم، با همراهی و با خردست مردم شد. این مرحله‌ی سوم است که نقش مردم در آن مهم است؛ «فالیععمل العاملون»، دیگر حالا هر کس هر چه می‌خواهد، در این زمینه کار بکند، و هر مقداری که فن و هنر و تلاش و توان دارد، بسم الله؛ این گوی و این میدان، حرکت کند. وظیفه‌ی همه هم هست؛ البته مجلس خبرگان، وظیفه‌ی مضاعف دارد.

و اما درباره‌ی مطلبی که می‌خواهم به مناسبت دهه‌ی فجر خدمت آقایان عرض بکنم: حرکت امام بزرگوار - که یک حرکت ماندگار سیاسی است - فقط این نبود که جرقه‌یی در ایران زد و حکومتی تشکیل شد و همین، نه، بلکه بایستی با شد و راهی در مقابل ملتها گشوده شد. البته هیچ لزومی ندارد که حتماً در همین دوره‌ی خود ما ملت‌های این راه را بروند. ممکن است ملت‌های زیادی در آینده، از این راه حرکت بکنند. تأثیرات تاریخی، همیشه تأثیرات طولانی و بطئی است؛ مثل کارهای فزعی و شخصی و دوره‌یی و مقطعی، سریع نیست.

امام در واقع، مکتبی را در فضای سیاسی عالم، بنیانگذاری کرد. این حرکت - حرکت انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی - خیلی خصوصیات دارد؛ ولی به نظر من در مکتب سیاسی امام و راهی که ایشان در مقابل مردم باز کردند، دو رکن، ارکان اصلی است، که البته این هم قطعاً به الهام الهی بود، و بلاشک تأیید و کمک حضرت بقیةالله - ارواحنا فداء - در این قضیه بود، که من حالا این را هم عرض می‌کنم.

یک وقتی بنده از ایشان پرسیدم که شما در این مبارزات، از چه زمانی به فکر ایجاد حکومت افتادید؟ چون اوایل - سال ۴۱ - که مبارزه شروع شد، هیچ فکری و اسمی از مسئله‌ی حکومت نبود - که گفته شود نمی‌خواهیم یک حکومت تشکیل بدیم. ایشان گفتند: «من آن را پادم نیست. لیکن من هر وقتی هر چه را احساس می‌کردم تکلیف است، آن را عمل می‌کردم.»

به نظر من این حرف، حرف خیلی عمیقی است. معلوم می‌شود که ایشان با الهام الهی و از طریق احساس تکلیف، به طور مرتب مورد تأیید و حمایت و راهنمایی بودند، که حالا انسان که نگاه می‌کند، مثل اینکه برنامه‌ی منظم از پیش طراحی شده‌ی بی بود که ۱۵ سال مبارزات، پشتوانه‌ی این برنامه بود و ایشان هر حرکت را در زمان مناسب خود دانستند.

مثلاً در سال ۱۳۴۷ که ایشان مسئله‌ی «ولایت فقیه» را به صورت استدلالی و فقهی و در نجف مطرح کردند، این کار،

درست در زمان خودش انجام گرفت؛ جامعه واقعاً تشنه ی این بحث بود و جا افتاد.

به نظر من این فکر نظام حکومت اسلامی، دو رکن داشت: یک رکن، همان مسئله ی ولایت فقیه است که دربارہ ی آن، خیلی صحبت شده و خیلی هم صحبت می شود. من دیگر نمی خواهم وارد شرح و تفصیل این بخش از مسئله بشوم. یک رکن دیگر، مسئله ی «نه شرقی و نه غربی» است که یک مسئله ی سیاسی محض، یک ایده و فکر و آرمان سیاسی محض و قالبی برای این نظام است. مثل «ولایت فقیه»، که آن هم یک قالب برای این نظام است، یک جهنگیری است، و به تعبیر عربها - برای نظام جمهوری اسلامی، یک «واجهه» است.

«نه شرقی و نه غربی»، دو معنا، دو مفهوم، یا دو بعد دارد: یک بعدش این است که نظام ما از لحاظ اقتصادی، یا از لحاظ شکل سیاسی، نه شکل پیشهادی بلوک غرب است، نه شکل اقتصادی بلوک شرق. از لحاظ اقتصادی، بلوک غرب است، نه سوسیالیسم است، نه اقتصاد سرمایه داری. و از لحاظ حکومتی (سیاسی) نه آن حکومت متمرکز نوع شرقی آن روز است، نه حکومت دموکراسی آنتچانی نوع غربی است. این یک بعد قضیه است. لیکن بعدی که از این مهمتر است - و من امروز می خواهم روی آن قدری صحبت کنم - بعد تأثیر ناپذیری این حکومت، از تأثیر و نفوذ شرق و غرب است.

البته شرق و غرب، پیاداست که دو عنوان متناسب با روز است؛ یعنی باید از عنوان شرق و غرب، الهامی خصوصیت کرد. آن روز دو قطب در دنیا بود: یک قطب، استکبار و همان سلطه ی غربی، و یک قطب هم قطب کمونیسم بود. ایشان، آن روز فرمودند: «شرق و غرب». اگر آن روز در دنیا سه قطب بود، ایشان می گفتند: «نه آن سه قطب».

حالا هم که یک نظام سلطه در دنیا هست، در واقع نمی قبول نفوذ و تأثیر آن نظام سلطه است؛ «روح این حرف «نه شرقی و نه غربی»، این است؛ یعنی بعد دوم «نه شرقی و نه غربی» این است که نظام و حکومتی که ما می خواهیم درست کنیم، و جریانی که می خواهیم در کشور راه بیندازیم، باید بر طبق وظیفه و تشخیص و اهداف خود، و مطابق تعالیم اسلام که به ما داده شده و آنچه مصلحت است، حرکت بشود. و تحت تأثیر هیچ سلطه و هیچ نفوذی قرار نگیریم.

ببینید آقایان محترم! برای اداری خوب یک کشور، فقط یک حکومت خوب و یک حکومت صالح کافی نیست. زیرا یک حکومت صالح؛ یعنی اینکه انسانهای امین و درستکاری بر سر کارزند، لیکن عوامل خارجی یا وسایل و اسباب و ابزاری که دارند، بر روی اثر می گذارند، آن را در تنگناهایی قرار می دهند که احساس می کنند ناچار است در این برهه ی از

زمان، این تحمیل را قبول نکنند. اگر چنین وضعی پیش آید، قطعاً صلاح این کشور تأمین نخواهد شد. صلاح آن کشوری که حالا فرض می کنیم یک حکومت صالح و امینی هم دارد، تأمین نمی شود.

شرط اساسی در کنار صالح بودن حاکم، این است که این حاکم، نفوذناپذیر باشد؛ از کی؟ از آن عوامل سلطه یی که همیشه در دنیا هستند و سنجشان این است که بر روی مناطقی از دنیا - که می شود در آن اعمال سلطه کرد - اعمال سلطه کنند. یعنی می خواهم عرض بکنم که اگر حکومت اسلامی، ضد سلطه و مقاوم در مقابل سلطه و بسیار حساس در مقابل نفوذ سلطه نباشد، قطعاً این حکومت حکومت اسلامی، و جامعه جامعہ ی اسلامی نخواهد شد، و به انحراف کشیده خواهد شد.

امروز در دنیا یک نظامی هست که ما آن را به «نظام سلطه» نام گذاری کرده ایم؛ یعنی دنیا به یک مجموعه ی سلطه طلب و یک مجموعه ی سلطه پذیر، تبدیل شده است. یا به تعبیری کشورهای مقتدر و قوی که از لحاظ اقتصادی، سیاسی، علم و ثروت، دارای قدرتند، و کشورهایی که از این لحاظ، دارای ضعفند. امروز نفوذ کشورهای قوی بر روی کشورهای ضعیف، در صورتی که بین آنها ارتباط و تعامل وجود داشته باشد، قطعی است.

امروز ابزار قدرت، با سابق فرق می کند؛ علم هم امروز قطعاً از ابزار قدرت سیاسی است. فرض بفرمایید که به وسیله ی ماهواره، به وسیله ی ابزارهای کامپیوتری، به وسیله ی همین شبکه های عظیم اطلاع رسانی در دنیا - مثل اینترنت و دیگر چیزها - می توانند شوامه های خودشان را به هر جایی از اعماق این عالم بزرگ که بخواهند، برسانند. این، از ابزار سلطه ی سیاسی است. در سابق این گونه نبود، نه چنین علمی وجود داشت، و نه علم، اینچنین در خدمت سلطه ی سیاسی بود، ولی امروز هست.

کشوری که دارای ابزارهای سلطه ی سیاسی است، و کشوری که ضعیف است و دارای این امکانات نیست - رادیوی آن، آن صدا را ندارد، قدرت علمیش آنتچانی نیست، نمی تواند ماهواره در هوا پرتاب کند و تهدید نظامی آنتچانی ندارد - اگر اینها بخواهند با همدیگر تعامل دوستانه داشته باشند، قطعاً این تعامل دوستانه، به تأثیر و نفوذ آن قوی در این ضعیف، خواهد انجامید؛ شکی نیست. نمی شود ما بگوییم: «بله، امریکا قوی است، باشد، ما هم قوی هستیم و نفوذ نمی پذیریم». نه، اگر شما با آن قدرت بزرگ، ارتباط و تعامل و همخوانی در مسائل گوناگون جهانی داشته باشید، چاره یی ندارید جز اینکه خودتان را برای تأثیر نفوذ او آماده کنید. چنانچه این تعامل وجود نداشته باشد، آن تأثیر نیز تا حدود زیادی کم خواهد شد.

البته یک چیزهایی هست، تأثیراتی وجود دارد - چاره‌ی نیست - چیزهایی است که از اختیار خارج است. اما اگر این تعامل، این همراهی و این همکاری در امور بین‌المللی و امور سیاسی و اقتصادی، بین آن دولت قوی و این دولت ضعیف باشد، نفوذ آن دولت در این دولت، حتمی است. برای خاطر این که معنای تعامل دوستانه، همین است. آن قوی، توقعاتی دارد. فرض بفرمایید شما در قضیه‌ی فلسطین، یک جا نظری دارید. بر طبق نظر شما بایستی کسانی که امروز با دولت اسرائیل مبارزه می‌کنند، به هر نحوی تقویت بشوند، این، عقیده‌ی شماست. آن دولت قوی، با این نظر مخالف است. اگر شما بخواهید با هم روابط دوستانه داشته باشید، چاره‌ی ندارید جز اینکه از این نظر، صرف نظر کنید. اگر بخواهید بایستید، این با دوستی نمی‌سازد، همین خودش دشمنی و دعواست. با حفظ چنین موضعی، امکان رابطه نیست.

مسئله‌ی فلسطین، یک مثال است، مثالهای دیگر هم دارد. از این دشمنیها هیچ کم نخواهد شد. در صورتی دشمنی کم می‌شود - اگر بخواهید تعامل و دوستی داشته باشید - که شما از این موضع، کنترل بکشید بدون تمزل از این موضع، امکان نیست.

رابطه‌ی سیاسی، بدون این «بده و بستنها» معنا ندارد. این قدرتمندان با هر کشوری که رابطه‌ی سیاسی دارند، این رابطه‌ی سیاسی در خدمت تأثیر و نفوذ آن مقتدر، دو آن ضعیف است. بله، چنانچه این کشوری که از طرف تعامل قرار می‌گیرد، به قدری قوی باشد - هر چند به قدرت آن نیست، اما آن چنان هم ضعیف نباشد - که او نتواند تأثیراتی روی این بگذارد و این را بیچاره کند و از پا بپندازد - مثلاً بعضی از قدرتهایی که امروز در دنیا هستند؛ کشور بزرگی است، دارای جمعیت زیادی است، علم و فن پیشرفته‌ی دارد، ولی در حد توان منطقه‌ی امریکایی نیست، اما خودش فی نفسه، یک قدرت است - اشکال ندارد که آنها رابطه داشته باشند، برای آنها ضروری پیش نمی‌آید. اما کشوری که دارای آن امکانات نیست، اشکال دارد. زیرا سلطه، جاپا باز خواهد کرد، هر چه شما به آن میدان بدهید، جلو خواهد آمد.

راه درست برای عدم نفوذ، همین کاری است که امام کرد؛ دیوار محکم و بلندتی در مقابل امریکا کشید و گفت: «رابطه‌ی ما با امریکا، رابطه‌ی گرگ و میش است»، واقعاً هم همین طور است. فعلاً رابطه‌ی گرگ و میش است. اگر ما یک وقتی - ان شاء الله - تبدیل به شیر شدیم - خیلی خوب - رابطه برقرار می‌کنیم، مانعی ندارد. با وقتی که او از گرگیت خودش، دست برداشت و به یک حیوان بن ضرر تبدیل

شد، باز هم رابطه برقرار می‌کنیم؛ اما هنوز آن چنان نیست. نه او دست از مزاج گرگیت برداشته، نه ما شیر شده‌ایم. رابطه‌ی ما همچنان رابطه‌ی گرگ و میش است؛ این رابطه، در خدمت اهداف او خواهد بود.

من این را عرض بکنم که تبلیغات استخبار، خیلی قوی است. یکی از نشانه‌های اقتدار استخبار، همین تبلیغات اوست. ما امروز صدای انقلاب را آنچنان که حق انقلاب است، نمی‌توانیم برسانیم؛ یعنی ابزار کافی نداریم - نه به دنیا، بلکه به داخل کشور خودمان هم نمی‌توانیم برسانیم. هم ابزار فنی ما به آن استحکام و اقتدار نیست، هم ابزار فرهنگی و توان فرمان آنچنان نیست که بتوانیم ایده‌های انقلاب را برای ملت خودمان بیان کنیم.

ضعف ابزار فنی موجب می‌شود که وقتی ماشین ما پشت کوهی می‌پیچد، دیگر صدای تهران نیاید. و کمبود فن هنری و معنوی و به اصطلاح نرم افزاریمان به صورتی است که بسیاری از مفاهیم انقلاب، بعضاً در تبلیغات ما درست منعکس نمی‌شود؛ حتی در همین تبلیغات به اصطلاح مدرن رادیو تلویزیونی ما وارونه منعکس می‌شود؛ اما استخبار اینچنین نیست؛ استخبار از هزارها فرستگ راه، می‌تواند صدای خودش را به گوش مستمعین، و تصویر خودش را به اقصی نقاط کشور ما و هر کشور دیگر برساند. این ابزاری است در اختیار او و وسیله‌ی قدرت و تسلط است. استخبار با این اقتداری که دارد، با چه چیزی راضی می‌شود؟

فرض کنیم بعد از امام - رحمة الله علیه -، اگر ما می‌آملیم و به خیال خودمان می‌خواستیم مصلحت اندیشانه عمل کنیم؛ می‌گفتیم که ما این همه با امریکا در افتادیم، پنجه به صورتش زدیم، تشنج و دعوا شد، حالا یک قدم عقب بنشینیم، مقداری این فتیله‌ی دعوا را پایین بکشیم، و همین کار را هم می‌کردیم. فرض بفرمایید که اسم امریکا را در تبلیغاتمان نمی‌آوردیم، یواش یواش به مردم می‌گفتیم که حالا مرگ بر امریکا را در شعارها نگویند. طبیعی است که فرق خیلی بزرگی نسبت به زمان امام بود، تفاوت خیلی عظیمی بود. شما خیال می‌کنید چه اتفاقی می‌افتاد؟

آیا امریکاییها می‌آمدند و از این حکومت جدید و از جانشین امام، تشکر می‌کردند؟ می‌گفتند که ما خیلی از شما متشکریم. ما هم دیگر بعد از این، آن اذیتهایی را که تا حالا به شما کردیم، نمی‌کنیم؟ آیا قضیه این طوری می‌شد؛ نه آقا! قطعاً در آن موقع - من یقین دارم و بر این یقین، شواهدی از کشور خودمان و از دنیا دارم - اشتباهی آنها شدیدتر، میل آنها به تجاوز، بیشتر، و جراتشان برای پیشروی، بیشتر می‌شد. و ما را مجبور می‌کردند که احساس کنیم اضطراب داریم به این که یک امتیاز

دیگر بدهیم.

همین چند روزی که اتفاق افتاد و بر اثر یک اشتباه برداشتی که مردم - مستمع تبلیغات غربی - از سخنان ریاست جمهوری در مصاحبه با شبکه سی. ان. ان] کرده بودند، جنجالی در دنیا درست شد که ایران در مواضعش تجویز نظر کرده است. در همین چند روزه یک مجله ی امریکایی، عکس امام را با یکی از خاطرات مهم کشید - بنده خود دیدم - زیر عکس نوشته بود «آن روزی که فلان کس - اسم امام بزرگوار را آورده بود - مردم را این گونه بیسج می کرد» (به روزگار گذشته و فاصله اش با امروز، اشاره کرده بود) یعنی ببینید وضع، تفاوت کرده است. با اینکه هیچ اتفاقی در کشور نیفتاده بود و کسی چیزی نگفته بود. رئیس جمهور در مصاحبه ی خودش تصریح کرده بود که ما با امریکا رابطه نداریم، نمی خواهیم، احتیاج نداریم. آن حرفها را به آن قرضی، راجع به صهیونیستها زده بود. اما اشتباه برداشتی که تبلیغات جهانی به وجود آورده بود، فوراً موجب شد که شروع به شجاعت کردند. بنده به یاد این فقرات در ادعیه ی خودمان اقدام که: «لا لاشمت بنا الا بعداء»، «الهی ان الشیطان قد شمت بنا حیث اتبعناه»! ما دنبال شیطان رفتیم، ما را شجاعت کرد. حالا که به طرف تو می آیم، اگر تو نیازی، باز هم ما را شجاعت خواهد کرد. چه قدر دشوار است!

ببینید در الجزایر، حکومتی که ممکن بود سر کار بیاید - حکومت حزب آقای عباس مدنی -، فکر می کند یا حکومت امام، چه قدر فاصله داشت؟ آیا شبیه حکومت امام بود؟ اصلاً می شد حکومت عباس مدنی را با حکومت امام مقایسه کرد؟ قطعاً نمی شد. دیدید یا او چه کردند؟! یعنی با حکومتی که از مردم، رأی آورده بود، کودتای نظامی کردند، تمام قدرتهای جهانی - امریکا، انگلیس، فرانسه، دیگران و دیگران - حکومت کودتا را تأیید کردند و اکثریت را زیر پاشان له کردند، استدلال کردند که اگر او روی کار می آمد، ممکن بود اصولگرایی کند؛ یعنی به حکومت عباس مدنی هم راضی نیستند. برداران عزیز! حکومت حزب رفاہ در ترکیه، چه قدر با حکومت امام خمینی فاصله دارد؟ حکومت رفاہ ترکیه را هم قبول نمی کنند. بله، حکومت رفاہ در ترکیه، حکومت اسلامی است.

در الجزایر فرانسوی منش - یکی از برجستگان الجزایری در زمان ریاست جمهوری بنده، اینجا برای دیدن من آمد. به زبان عربی حرف می زد. چیزی را می خواست بگوید، لغت عربی آن، یادش نیامد. زبان خودش و مادریش را نتوانست به آن همراهش رو کرد و به فرانسوی گفت که این لغت، چه می شود؟ آن رفیقش، لغت مربوطه را به عربی گفت؛ یعنی یک مقام برجسته ی حکومت عربی زبان، زبان مادری خودش را

درست بلد نیست، که در یک مذاکره ی سیاسی گیر می کند و از رفیقش می پرسد که عربی این کلمه چیست؟ به فرانسه می پرسد که عبارت عربی چه می شود؟ ۱۴ - در اینچنین کشوری بله، حکومت آقای عباس مدنی، حکومت اسلامی است.

اما اگر آنچه آن حکومتی، الان در ایران مطرح بشود - که بیاییم حکومتی مثل حزب رفاہ درست کنیم که رئیس آن حکومت، کراوات هم می زند، ظواهر غربی را هم صد درصد رعایت می کند، مثل آنها هم راه می رود - برای امریکا فوز عظیمی است؛ خیلی خوب است و البته استقبال می کند. اما چنانچه آنچه آن حکومتی روی کار بیاید، آیا به آن فضاقت خواهند کرد؟ ابتدا همان قضیه ی ترکیه خواهد شد: «آن رضی الناس لن یملک، ان رضی الاستیکبار لن یملک»؛ تا وقتی که شما مملوک استیکبار بشوید. بله، وقتی که حکومت، آنچه آن باشد که تسلیم استیکبار شود، آن وقت درست است.

بهترین کار، کاری است که امام کرد، نظریه ی «نه شرقی و نه غربی» را مطرح کرد؛ یعنی «نه آله ای مطلق، از اول، عزت کامل. در را از اول بست. راه درست، حرکت درست و حرکت مصلحت آمیز» این است. کسانی نگویند که بله، این هست، منتها حالا مصلحت کشور این را ایجاب می کند. نه آقا! مصلحت کشور، عکس این را ایجاب می کند. مصلحت کشور ایجاب می کند که بگوییم: «نه»!

ما با کشورهای اروپایی ارتباط داریم - البته روشن است که انتظار، امکانات و توان تجاویز کشورهای اروپایی، یک دهم امریکا هم نیست. فرانسه، یک کشور استیکباری است، اما یک دهم امریکا هم توان نفوذ نظامی و نفوذ سیاسی و فرهنگی ندارد. قدرت امریکا به حسب مظاهر مادی، خیلی بیش از فرانسه است، ولی ما با اینها ارتباط داریم، چون آن سابقه را با ما نداشتند. در ایران، آن مقدار جای با نداشتند، آن مقدار امکان تعرض و آن مقدار توقع، از ما ندارند.

البته، همین کشورهای اروپایی هم، وقتی ما با آنها ارتباط داریم، توقعاتشان را می بینیم، ولی در مقابل توقعات آنها می ایستیم. بحمدالله هیچ وقت تسلیم آنها نشده ایم، هیچ وقت - الحمدالله. در تمام طول این مدت - در زمان امام که معلوم و واضح بود، بعد از امام هم - ما یک سر سوزن در مقابل آنها عقب نشینی نکردیم؛ هیچ وقت، در هیچ برهه و در هیچ مسئله ی. همیشه در موضع عزت قرار گرفتیم و خواست خودمان را همچنان که خواستیم، پیش بردیم، نه آنچه آن آنها خواستند. اما در میز مذاکره می بینیم که آنها چه توقعاتی و چه انتظاراتی دارند. دولت آلمان و دولت فرانسه این گونه اند، یا

مجموعه کتاب‌های فلسفه و اندیشه اسلامی
 انتشارات مرکز تحقیقات فلسفه و اندیشه اسلامی
 تهران، ۱۳۸۷

۱۸. مراهی، تفسیر المراهی

۱۹. مسلم بن حجاج، ابی‌الحسن، قشیری، نیشابوری، صحیح، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیة

۲۰. مندری، زکی‌الدین عبدالعظیم بن عبدالقوی، الترتیب والترتیب من الحدیث الشریف، مکتبه و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده، مصر

۲۱. نوری، طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل مؤسسة آل‌البیت لأحیاء التراث، بیروت، ۱۳۸۰ق/ ۱۹۸۷

۲۲. نیشابوری، غریب القرآن

۲۳. ورام بن ابی‌فراس، ابی‌الحسن، مالکی اشتری، تنبیه الخواطر و نزهة الناظر (مجموعه ورام)، دارالکتب الاسلامیة، تهران

خارجی. یک کشور خارجی که توقعی و امکانی ندارد - ولو چیزی را هم توقع بکنند - آن توقع، انسان را در زیر فشار نمی‌گذارد. ما هم در مقابل، یک توقعی می‌کنیم، فشار ما بیشتر از او هم خواهد بود. اما آنکه سلطه طلب است، اگر توقع کرد، با جلو خواهد گذاشت و ما را به اضطراب خواهد انداخت. این‌ها گفتند در مقابل استکبار، به معنای عدم تسلیم در مقابل کوچکترین تحمیل و خواست آنها، جزو ارکان است. البته لازمه‌ی این، عدم مذاکره هم هست. اینکه بعضی خیال می‌کنند حالا مذاکره اشکال ندارد، این طور نیست. مذاکره، از رابطه هم بدتر است. رابطه‌ی سیاسی - در مجموع - ضررش به قدر مذاکره نیست. اگر فرض کنیم که در رابطه، اندک فوایدی هم وجود داشته باشد، در مذاکره نیست، اما مضار رابطه، در مذاکره هست.

مذاکره‌ی سیاسی برای جمهوری اسلامی، مضر است. هم برای داخل مضر است، هم برای سیاست، هم برای فرهنگ، هم برای روحیه‌ی مردم، هم برای عمق استراتژیک نظام در خارج از کشور و هم برای تداوم این راه مضر است. لذا ما مذاکره را هم نفی کردیم و نفی می‌کنیم، و این برای خاطر مصلحت است؛ یعنی درست حقیقتی است که منطبق بر مصلحت است. آن حکم و تکلیفی است که درست منطبق بر مصلحت است. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که در این زمینه، مصلحتی وجود دارد که ما که این سیاست را اتخاذ کرده‌ایم، آن مصلحت را ندیده گرفته‌ایم.

البته ممکن است مصالحی هم وجود داشته باشد. پله، ممکن است در خیلی از محرمات هم مصالحی باشد - در مقام کسر و استکبار - ولی مصلحتی نیست که بتواند در مقابل مفاسد، ایستادگی کند و رنگ نیازد. اگر مصالحی هست، خیلی کوچکتر از آن است که در مقابل مفاسدش مقاومت کند. یک مصلحت عمده و کلی وجود ندارد که با عدم مذاکره، با این‌ها گفتن و با ادامه دادن این راه، فوت بشود. این شاه‌الله - خداوند متعال، همه‌ی شما آقبان را، همه‌ی ملت ایران و ما را موفق بدارد که بتوانیم آنچه را که حقیقتاً تکلیف ماست، انجام بدهیم. انسان، عملاً و در مقام ملاحظه‌ی نیازهای روز به روز، به این نتیجه می‌رسد که هیچ راهی مقرون به صرفه‌تر از راه عمل به تکلیف نیست. همان چیزی که انسان تشخیص می‌دهد که این تکلیف است، بهترین و خاطر جمعترین کارها و - آن شاه‌الله - از لحاظ پشرفت کار هم، موفقترین کارهاست.

ادامه از صفحه ۱۱

دولت انگلیس، این قدر نزدیک و صمیمی نبوده‌ایم، ولی با این دو دولت نزدیک بوده‌ایم؛ ولی نمی‌کنند، هر کدام توقعاتی دارند.

با دولت ژاپن که آن هم دولت قوی دیگری است - آن طرف دنیا - مذاکره، مبادله و تعامل سیاسی وجود دارد. اینها بها دارند، باید این بها را پرداخت. با قدرتی مثل امریکا، پرداخت این بها خیلی سخت است؛ تا وقتی ما این طوری هستیم، اصلاً امکان ندارد.

پله، بچه‌های ما، مردان و جوانان ما باید کار کنند، ما را از لحاظ علمی به آن اوج برسانند، تا ما کشور را از لحاظ تولیداتی، از لحاظ ابزار روز و امکانات نظامی مجهز کنیم. آن چیزهایی که الان آنها جنجال می‌کنند که شما نیروگاه اتمی دارید، همه برای این است که آن روز پیش نیاید. آن کارها را انجام بدهیم، بعد از آن کاری ندارد. وقتی ما شدیم «شیر»، شدیم «پلنگ»، می‌رویم و با «گرگ» حرف می‌زنیم، مانعی ندارد. آن وقت، دیگر گرگ نمی‌تواند به ما پنجه بزند، اما در شرایط کنونی می‌تواند.

جزو رکیترین ارکان پایه‌ی نظام انقلاب - که امام این پایه را محکم ریختند -، اصل‌ها شرقی و نه غربی است؛ یعنی نفی نفوذ و سلطه‌ی خارجی سلطه طلب و مستکبر، نه هر